

هوالشاه

نمایشنامه خیابانی

جولی

(نویسنده: سید مصطفی موتورچی)

تقدیم به همه آزادگان جهان

سیاه و سفید و سرخ...

هرآنکس که ندای فطرتش هنوز بیدار است...

جولی: (چمدان بدست فریاد میزند) من اینجا هستم... منتظرم بیاین سراغم... با شمام... منو میبینی؟
منتظرم بایه تیر کلکمو بکنین... زود باشین... همون روزی که شروع کردم به تحقیق برای همچین
روزی آماده بودم... (مکث) کجا هستین؟ چمدونمم آماده ست... پس بدونین برای برگشتم آماده م...
بیاید و کارمو تموم کنین جنایت کارا... زود باشین (از فریاد زدن خسته شده است و کسی جوابش را
نمیدهد. با خود میگوید) من... حتی برای ندیدن بچه هامم آماده م... (متاثر میشود و رو به جمعیت)
من دو تا بچه دارم... دو تا شون هم نوجون... عاشقوشونم... عاشقمن... هممون نوجون بودیم...
آدم توو نوجوانی از هر سنی بیشتر به امنیت و خانواده نیاز داره... محبت و حس آرامش... اصلا شاید
بخاطر بچه هام بود که وارد این تحقیق ها شدم... و توی هر لحظه چهره بچه های نوجون خودم جلوی
چشمم بود... (گویی در دادگاه حاضر میشود) من جولی براون هستم آقای قاضی... بله... خبرنگار
هستم... شهادت میدم که جز حقیقت چیزی نگم... من جولی براورن در کمال صحت و سلامت عقلم
میخوام هرآنچه فهمیدم رو برای دادگاه فدرال بزبان بیارم... (از حالت دادگاه خارج میشود و رو به
جمعیت) من همه ی حرفام رو توی دادگاه زدم... (چمدان را باز میکند و انبوهی کاغذ از آن خارج

میکند) ببینید... بخونید... (کاغذها را به تماشاچیان نشان میدهد) اینا همه حرفای کساییه که چندین سال از ترس سکوت کردن و چیزی نگفتن... چون به اونا گفته شده بود که اگه زبون باز کنن درجا کشته میشن... (مکث) اینجا... ایالات متحده... بهشت روی زمین... دختر بچه ها رو میدزدن و اون کاری که نباید رو میکنن و... (مکث) ای کاش زبونم لال میشد... ای کاش میتونستم زبونم لال شه... ای کاش دزدین بچه ها به همینجا ختم میشد... (برگه را باز نشان تماشاچیان میدهد) میدونین چند تا از این بچه ها دیگه وجود خارجی ندارن؟ میدونین چه خانواده هایی دیگه از دخترشون خبر دار نشدن؟ میدونین چرا؟ (به حالت اول نمایش برمیگردد و رو به ناکجا فریاد میزند) بیاین و من رو بکشین... چرا نمایان؟ شما که اون دختر بچه ها رو کشتین و خونشون رو به خدای شیطانیتون تقدیم کردین... از کشتن من خبرنگار که عاجز نیستین... مطمئنم که عاجز نیستین... (رو به تماشاچیان) اون بچه ها رو بعد از کشتن میدونین که... (مکث) خوردن گوشت آدم... (میشکند و به گریه میافتد) بچه های نوجوون خودم که میومد جلوی چشمم نمیتونستم ساکت بشم... گفتم باید تحقیق ها مو شروع کنم... (از روی کاغذ میخواند) چرا جفری اپستین بعد اتهام به یک فقره جرم جنسی حکم خیلی سخیف میگیره و زود آزاد میشه؟ چرا هزارو صد لیتر اسیدسولفریک که برای حل کردن بدن واستخوانای آدمه سفارش میده؟ چرا روی بدن اکثر قربانیا اثر سوختگی با ذره بین هست؟ چرا آدمایی که شاکی بودن لال مونی گرفتن؟ چرا همه میترسیدن؟ (سرش را از روی کاغذها بیرون مآورد) جفری اپستین مالک جزیره خونخوار اپستین به کدوم قدرت وصله و برای کی کار میکرده و از کی آتو داره که هیشکی زورش بهش نمیرسه؟ (مکث طولانی) اینجا ایالات متحده... بهشت روی زمین برای کودک خواراست... متوجهید چی میگم؟ کودک خوار... چندین بار تهدیدم کردن که میکشیمت... وقتی دیدن نمیرسم سعی کردن تحقیق های منو بی اهمیت جلوه بدن... تا وقتی موضوع رو با مردم درمیان گذاشتم... افکار عمومی... اگر افکار عمومی جفری اپستین رو نمیشناخت تا الان هزار بار منو کشته بودن... (میشکند) اینجا... ایالات متحده آمریکا... بهشت کودک خوارا... جایی که دخترا از هر

چیزی توی دنیا بی ارزش ترن... (گویی مجددا در دادگاه حاضر میشود و روبروی قاضی است) بله آقای قاضی... ما جهان اولیم... ما با مردا روی کاغذ برابریم... اما در واقعیت خونمون به بت بلع تقدیم میشه... ما جهان اولیم آقای قاضی... جزیره ای میسازیم که اونجا بساط عیاشی برای سیاستمدارا و پولدارا فراهم میشه تا ازشون آتو بگیرن و خون های بیشتری بریزن... ما جهان اولیم... جایی که باید ۱۶۸ تا بچه رو توی ایران در یک لحظه بکشیم که تقدیمش کنیم به بلع... (گریه میکند) ما جهان اولیم... (از حالت دادگاه خارج میشود؛ سکوت. بعد از چند لحظه ناگهان شروع به جمع کردن کاغذها میکند و آنها را درون چمدان میگذارد و چمدان را میبندد) اگر من رو کشتن... بدونین اینا به هیچی رحم نمیکنن... خون منه آمریکایی با هیشکی براشون فرق نداره... تنها قوم برتر از نظر اونا یک قومه (ستاره شش پر را از جیبش خارج میکند و به تماشاچیان نشان میدهد) که دستور کشتن برای بلع رو میده... (میخواهد با چمدان خارج شود؛ لحظه ای مکث میکند رو به تماشاچیان) دیگه همه چی رو همه فهمیدن... چیزی برای پنهان کردن نیست... دل ما با شماست... با هرکی که رو بروی این آدم خورا بایسته... دلمون با هرکسیه که خون براش ارزش داشته باشه و آدم براش مهم باشه... (رو به جمعیت با بغض) میدونم که از دادگاه جفری اپستین مثل دفعه قبل آبی گرم نمیشه... وقتی دادستان کل دوست جفریه... ما زنها... در جهان اول... (بغض میکند) بی پناهم... (سکوت. مانند اول نمایش فریاد میزند و خارج میشود) من آماده ی مردنم... مطمئنم کسی پیدا میشه و انتقام من و اون بچه ها رو ازتون میگیره... انتقام میگیره اون که خیلی زود میاد... انتقام میگیره.

باشگاه خبرنگاران

۱۴۰۱

استفاده از این اثر، شرعا و قانونا بدون ارسال روایت ها و مشخصات اجرا در پیام رسان بله به کاربری: https://ble.ir/rasme_zeynab مجاز نخواهد بود. روی کمک ما میتونید حساب کنید. امیدواریم اجراءهای خوبی داشته باشید.